

و نه گرمها در خاک

خورشید پارسى

دور از آتش

دوباره وقت پنهان شدن است. دوباره وقت گریستن است. همه چیز تکرار می شود و دوباره وقت ترسیدن است؛ و سکوت کردن و حواس پرتی های پیاپی. دوباره وقت نشنیدن است. دوباره وقت نخوایدن؛ و هیچ وقت فکر نمی کردی که همه ی این ها تکرار شود؛ اما حالا می دانی که زمانش رسیده. همه چیز خیلی آشناست، تمام حس ها، حرف ها، پایان ها؛ و تو می دانی که دوباره وقت گم شدن است. دوباره وقت آن که آن قدر راه بروی که ذهنت کرخت شود و برسد دوباره وقت فراموش کردن. دوباره وقت فراموش شدن است. دوباره، وقت حل شدن است. دوباره وقت خیال پردازی ست، وقت آن که با دسته ی غازها پرواز کنی. دوباره وقت آن است که دنبالت بگردند و پیدایت نکنند. دوباره وقت آن است که صدایت کنند و جواب ندهی؛ و تو خوش حالی که دوباره احساساتت تا این حد لمس شده؛ و دوباره وقت آن است که دور از آتش در تاریکی بایستی و